



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۶	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۱۲
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				
عنوان ۴	تفاوت های مطرح شده دیگر میان امارات و اصول				
عنوان ۵	فارق نخست از دیدگاه اصولیون: تفاوت در اخذ «شک» در موضوع اصول فارق دوم از دیدگاه اصولیون: حکومت دلیل حجیت اماره بر دلیل حجیت اصل				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

محور اصلی این درس نقد و بررسی دو فارق مشهور متأخرین پس از شیخ انصاری رحمته الله میان امارات و اصول عملیه بود. فارق نخست، تأخر رتبی اصول از امارات به دو رتبه دانسته شده است؛ به این بیان که شک در حکم واقعی، در موضوع اصل اخذ شده اما در اماره اخذ نگردیده است. در برابر نقد استاد شهید صدر رحمته الله که این تمایز را صرفاً اثباتی و مبتنی بر لسان دلیل می دانستند، در دفاع از شیخ تبیین شد که این تفاوت می تواند ناظر به مقام ثبوت باشد؛ زیرا تناسب ثبوتی جعل اصل با اخذ شک سازگار است و قاعده عقلایی تطابق ثبوت و اثبات اقتضای هماهنگی لسان با ثبوت را دارد، هر چند تخلف از آن ممکن باشد. با این حال، به خود مبنای شیخ اشکال شد که شک مأخوذ در هر دو باب، مطلق عدم علم است و حجیت هر دو به صورت ثبوتی مقید به عدم وجدان واقع می باشد.

فارق دوم مشهور، ادعای حکومت دلیل حجیت اماره بر ادله اصول به سبب جعل علمیت تبعیدی یا تنزیل مؤدا بود تا همانند «لا ربا بین الوالد و ولده»، موضوع اصل تعبداً منتفی گردد. در نقد این فارق اثبات گردید که تحقق حکومت ذاتاً وابسته به لسان نظارت اثباتی است؛ درحالی که در ادله امارات هیچ تعبیری دال بر سلب عنوان شک یا تنزیل به علم وجود ندارد و لسان ادله هر دو باب یکسان و منحصر در دستور به عمل است.

مرور درس پیشین

در جلسه پیش بیان شد که استاد شهید رحمته الله پس از تبیین دو وجه فارق میان امارات و اصول عملیه، فرمودند مشهور متأخرین اصولیان از زمان شیخ انصاری رحمته الله به بعد، به دو فارق دیگر میان امارات و اصول قائل شده‌اند؛ لکن ایشان این دو فارق را صحیح ندانسته و بر آنها ایراد وارد کرده‌اند.

فارق نخست - که پیشتر اشاره شد در کلمات شیخ انصاری رحمته الله نیز آمده است - این بود که اصول عملیه به دو رتبه از امارات متأخر هستند؛ زیرا در دلیل حجیت اصل، شک در حکم واقعی اخذ شده است، در حالیکه در دلیل حجیت اماره، شک در حکم واقعی اخذ نگردیده است.

بر این اساس، هنگامی که در دلیل اصل، شک در حکم واقعی اخذ می‌شود، جعل اصل متأخر از شک خواهد بود، و خود شک نیز متأخر از حکم واقعی است [چراکه شک، عارض بر حکم واقعی می‌شود]؛ در حالیکه اماره نه به یک رتبه و نه به دو رتبه، از حکم واقعی متأخر نیست. بنابراین، اصول عملیه به دو رتبه از امارات متأخرند و از این رو، امارات بر اصول تقدم رتبی دارند؛ بدین معنا که تا زمانی که دلیل حجیت اماره، اماره‌ای را معتبر دانسته است، نوبت به جریان دلیل حجیت اصل نمی‌رسد. این، فارق اولی بود که از سوی مشهور مطرح گردیده است.

نقد استاد شهید صدر رحمته الله بر فارق نخست: ابتدای مدعا بر لسان دلیل

اشکال استاد شهید صدر رحمته الله بر این بیان آن بود که ادعای تأخر دو رتبه‌ای اصل از اماره به سبب اخذ شک در دلیل اصل، کلام درستی نیست؛ زیرا این مدعا صرفاً مبتنی بر لسان دلیل است؛ در حالیکه لسان دلیل حجیت در امارات می‌تواند به گونه‌ای باشد که شک در موضوع آن اخذ شود، و متقابلاً لسان دلیل در حجیت اصول نیز می‌تواند به گونه‌ای تنظیم گردد که شک در موضوع آن اخذ نشود. به عنوان مثال در باب امارات، اگر به آیه شریفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ تمسک شود، ملاحظه می‌گردد که شک و عدم علم در موضوع اخذ شده است، با اینکه این آیه دلیل بر حجیت خبر و اماره است؛ و در نقطه مقابل، اگر در اصول عملیه به دلیلی مانند حدیث «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ النَّهْيُ»^۲ تمسک گردد، در لسان این دلیل، شک اخذ نشده است، با اینکه این روایت دلیل بر اصل برائت می‌باشد. از این رو، ایشان نتیجه می‌گیرند که این فارق، فارق دقیقی نخواهد بود.

در برابر این آرا، بیان شد که هم بر فرمایش شیخ انصاری رحمته الله اشکال وارد است و هم بر نقد استاد شهید صدر رحمته الله.

اشکال بر مبنای شیخ انصاری رحمته الله: عدم امکان اختصاص عدم العلم به اصول

اشکالی که بر کلام شیخ انصاری رحمته الله وارد است - و در روز گذشته تفصیلاً تبیین شد - این است که وقتی گفته می‌شود شک در موضوع دلیل اصل اخذ شده است، مراد کدام شک است؟ آیا شک به معنای تساوی طرفین مراد است یا شک به معنای مطلق عدم العلم؟

اگر مراد از آن، شک به معنای تساوی طرفین باشد، قطعاً چنین شکی در دلیل اصل اخذ نگردیده است؛ زیرا حتی در فرضی که شک متساوی الطرفین وجود نداشته باشد، بلکه ظن غیرمعتبر وجود باشد، باز هم دلیل حجیت اصل عملی آن موضع را شامل می شود و اصل جاری می گردد.

و چنانچه شک به معنای عدم العلم دانسته شود که اعم از تساوی طرفین است، در این صورت، شک به معنای مطلق عدم العلم شامل امارات نیز خواهد شد؛ چراکه در هر حال، حجیت امارات نیز برای ظرف فقدان علم جعل شده است و جعل حجیت اماره نیز مقید به عدم العلم می باشد. اگر ادعا شود که حجیت اماره مطلق است و مقید به عدم علم نیست، لازمه این سخن آن خواهد بود که حتی شخصی که به حکم واقعی شرعی علم دارد، بتواند به جای عمل به حکم معلوم، به خبر واحد عمل کند! به عنوان مثال، اگر مکلف مسأله خود را از امام صادق علیه السلام سؤال کرده باشد و حضرت نیز پاسخ را به او داده باشند، آیا وی می تواند به جای کلام امام علیه السلام، به خبر زراره عمل نماید؟! اگر خبر زراره موافق با بیان امام علیه السلام باشد، جعل حجیت برای آن در چنین فرضی لغو خواهد بود؛ و چنانچه خبر زراره مخالف با فرمایش امام صادق علیه السلام باشد، حجیت آن ساقط و ملغی است؛ زیرا وقتی کلام معصوم شنیده شده، به کذب این خبر قطع حاصل است و مسأله پایان می پذیرد.

این نقدی بود که بر فرمایش جناب شیخ انصاری رحمته الله پیرامون فارق اول - یعنی ادعای تأخر دو رتبه ای اصول از امارات - وارد آمد.

طرح اشکال بر نقد استاد شهید صدر رحمته الله

اما اشکال دیگری نیز بر فرمایش استاد شهید صدر رحمته الله - یعنی بر نقدی که ایشان به فرمایش شیخ وارد ساختند - وجود دارد.

خلاصه اشکال استاد شهید بر کلام شیخ درباره تأخر رتبی اصل از اماره این بود که سخن شیخ مبتنی بر لسان دلیل است؛ بدین بیان که در لسان دلیل حجیت اصول، شک اخذ شده، اما در لسان دلیل حجیت امارات، شک اخذ نشده است؛ و ایشان ایراد گرفتند که لسان دلیل در اماره می تواند به گونه ای باشد که شک در آن اخذ گردد مانند آیه ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ و لسان دلیل در اصل نیز می تواند به گونه ای باشد که شک در آن اخذ نشود. این خلاصه اشکال استاد شهید صدر رحمته الله بود که نقد آن در ادامه بحث مطرح خواهد شد.

در این مقام، بر اشکال استاد شهید صدر رحمته الله نیز ایرادی وارد است که در حقیقت، دفاعی از فرمایش جناب شیخ انصاری رحمته الله به شمار می آید.

توضیح مطلب این است که می توان کلام مرحوم شیخ را ناظر به مقام ثبوت دانست و نه صرفاً اختصاص یافته به مقام اثبات؛ چراکه مقام اثبات، کاشف از مقام ثبوت است. بدین بیان که در مقام ثبوت، هنگامی که شارع مقدس قصد جعل حجیت برای اماره را دارد، در مرحله تشریع و در عالم ثبوت، حجیت اماره را بدون لحاظ شک در حکم واقعی جعل می نماید؛ یعنی شک در حکم را به عنوان قید موضوع ملحوظ نمی دارد. اما هنگامی که اراده جعل حجیت برای اصل عملی را دارد، در مقام جعل و تشریع خویش - صرف نظر از تعبیر و لسان اثباتی - شک را لحاظ می نماید؛ بدین معنا که در

عالم جعل، حجیت اصل را منحصرراً برای موارد شک در حکم واقعی تشریع می کند تا در فرض شک، وظیفه عملیه را مشخص سازد.

بنابراین، فرمایش مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه الزاماً بدین معنا نیست که حتماً باید صرفاً در مقام اثبات یا در لسان دلیل حجیت، شک اخذ شده باشد؛ بلکه لسان دلیل می تواند کاشف از مقام ثبوت باشد که در آن عالم چنین اخذی صورت گرفته است. بر این اساس، اشکال استاد شهید صدر رحمته الله علیه بر کلام شیخ وارد نخواهد بود؛ همان اشکالی که می فرمود در مقام اثبات و در لسان دلیل، ممکن است در اماره شک اخذ شود و در اصل اخذ نگردد. همان گونه که ایشان فرمودند، مقام لسان، مقام تعبیر و اظهار مطلب است و اظهار می تواند به لسان های گوناگون تحقق یابد و این سخن فی نفسه صحیح است؛ اما در خصوص مدعای شیخ انصاری رحمته الله علیه می توان گفت که تفاوت اصلی در مقام ثبوت نهفته است.

از آنجا که حقیقت امر در مقام ثبوت بدین گونه است، آنچه با مقام ثبوت در جعل اصل تناسب دارد، این است که شک در موضوع آن اخذ گردد. هرچند احیاناً در لسان اثباتی تصریح به آن نشود. و آنچه با جعل حجیت برای اماره متناسب است، این است که شک در موضوع آن اخذ نگردد. هرچند احیاناً در لسان دلیل بدان اشاره شده باشد؛ زیرا مقام ثبوت این دو با یکدیگر متمایز است.

بنابراین، تفکیکی که مرحوم شیخ قائل شده اند مبنی بر اینکه حجیت اصل به دو رتبه از حجیت اماره متأخر است، کاملاً در مقام ثبوت قابل تصویر است؛ و اگر لسان دلیل نیز بدین شکل منعکس شده، از آن روست که لسان دلیل تابع مقام ثبوت است. مقتضای تناسب ثبوت و اثبات در جعل حجیت برای اصل، آن است که شک در لسان آن اخذ شود؛ و مقتضای مناسبت در دلیل جعل حجیت برای اماره، آن است که شک در موضوع اخذ نگردد. البته ممکن است در مقام تعبیر اثباتی بر خلاف این مناسبت عمل شود؛ اما چنین امری هیچ گونه منافاتی با اصل مدعای مرحوم شیخ نخواهد داشت.

پرسشگر: ...

استاد: آری، هیچ منافاتی وجود ندارد؛ اگر در لسان جعل اماره تعبیر شود که «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». هرچند مناسبت اولیه اقتضای دیگری دارد، اما این تعبیر بدان معنا نیست که لزوماً در مقام ثبوت، شک در موضوع حجیت اماره اخذ شده باشد؛ خیر، در مقام ثبوت اخذ نشده است، بلکه در مقام اثبات و لسان تعبیر چنین عبارتی به کار رفته است؛ بدون آنکه در مقام ثبوت خللی ایجاد کند.

پرسشگر: ...

استاد: این نکته، مطلبی کاملاً طبیعی و مقتضای تحلیل عقلی است؛ بدین بیان که وقتی در مقام ثبوت، شک در جعل حجیت اماره اخذ نشده است، قاعده تطابق میان مقام ثبوت و اثبات اقتضا می کند که در مقام اثبات نیز اخذ نگردد؛ و متقابلاً هنگامی که در مقام ثبوت، شک در موضوع حجیت اصل اخذ شده است، مناسبت اقتضا می کند که در مقام اثبات نیز اظهار شود. این همان تناسب میان مقام ثبوت و اثبات است. با این حال، تناسب مذکور به گونه ای نیست که تخلف از آن در مقام اثبات و تعبیر به شکلی دیگر به جهت حکمت یا مصلحتی ممکن نباشد؛ چراکه «اصل تطابق ثبوت و اثبات»، یک اصل عقلایی است و نه یک برهان عقلی محض و لایتغیر. بنا و سیره عقلا بر این جاری است که آنچه را در

مقام ثبوت لحاظ کرده‌اند، در مقام اثبات نیز به همان صورت اظهار نمایند؛ اما گاه خود عقلاً نیز به جهت حکمت یا مصلحتی در مقام تعبیر، بیانی متفاوت اتخاذ می‌کنند.

به هر تقدیر، این بیان فارق نخست بود؛ خلاصه فارق اول در مکتب و مدرسه اصولی جناب شیخ انصاری رحمته الله میان امارات و اصول عملیه، این بود که جعل حجیت اصل، به دو رتبه از حجیت امارات متأخر است.

فارق دوم از دیدگاه اصولیون: حکومت دلیل حجیت اماره بر دلیل حجیت اصل

فارق دوم میان امارات و اصول در مسلک مشهور آن است که دلیل حجیت اماره، حاکم بر دلیل حجیت اصل عملی می‌باشد. وجه این تقدم آن است که دلیل حجیت اماره «يَجْعَلُ الْأَمَارَةَ بِحُكْمِ الْقَطْعِ»؛ حال خواه این جعل به عنوان تنزیل مؤداً به منزله واقع تفسیر شود، یا به عنوان جعل علم تعبیدی، یا جعل طریقت تعبیدی دانسته شود - که تعبیر در این مقام مختلف است - لکن خلاصه تمامی این مبانی آن است که دلیل حجیت اماره، اماره را تعبداً علم یا به منزله علم قرار می‌دهد.

و از آنجا که دلیل اماره، تعبداً آن را علم قرار می‌دهد، بدین معناست که شارع در موارد قیام اماره، شکی را که موضوع حجیت اصل است، تعبداً ملغی می‌شمارد. در دلیل اصل همانند استصحاب آمده است: «إِنْ شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلَى الْيَقِينِ»؛ در این هنگام، اماره قائم شده و حکمی را بیان می‌کند. پس از آنکه اماره حکمی را بیان کرد، شارعی که اماره را حجت قرار داده است می‌فرماید: در این موضع، مکلف تعبداً به مؤدای اماره علم دارد و در نتیجه شک او ملغی است.

پرواضح است که این علم به مؤدای اماره، علمی وجدانی و حقیقی نیست؛ زیرا حقیقتاً برای مکلف علم حاصل نشده است و اگر علم وجدانی به واقع وجود داشت، دیگر نوبت به عمل به اماره نمی‌رسید؛ پس مکلف قطع ندارد که مؤدای اماره منطبق بر همان حکم واقعی است، لکن شارع با تشریع و جعل حجیت برای اماره، آن را تعبداً علم قرار می‌دهد. هنگامی که اماره تعبداً علم دانسته شد، دلیل اماره نسبت به دلیل اصل چه عملکردی خواهد داشت؟ پاسخ این است که موضوع دلیل اصل - یعنی شک - را تعبداً الغا می‌نماید.

این مسأله دقیقاً همانند دلیل «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَوَلَدِهِ» است؛ دلیل عام حرمت ربا می‌فرماید: «حَرَّمَ اللَّهُ الرِّبَا»، سپس دلیل دیگری بر آن حاکم شده و بیان می‌دارد که زیادتی میان والد و ولد اصلاً ربا به شمار نمی‌آید: «لَا رِبَا»؛ یعنی شارع ربا بودن آن را در عالم تشریع الغا می‌کند. بدیهی است که این الغا، الغای تعبیدی است و نه الغای تکوینی و حقیقی؛ زیرا زیادت ربوی چه میان پدر و فرزند باشد و چه میان دیگران، ماهیتاً رباست؛ لکن چیزی را که در عالم خارج واقع ربا شمرده می‌شود، شارع با اعمال مولویت و جعل خود در عالم تشریع، ربا به حساب نمی‌آورد؛ و این همان «حکومت تضییقی» است. در مانحن فیه نیز میان اماره و اصل عملی رابطه‌ای از همین سنخ حاکم است؛ بدین بیان که دلیل اماره مقرر می‌دارد که در موارد قیام اماره، حالت مکلف تعبداً عالم به شمار می‌آید؛ بنابراین در فرضی که اماره برای مکلف یا مجتهد اقامه شده باشد، وی تعبداً عالم تلقی می‌گردد؛ و هنگامی که متصف به صفت علم تعبیدی شد، دیگر موضوع دلیل اصل محقق نخواهد بود و دلیل اصل شامل حال او نمی‌شود؛ زیرا لسان دلیل اصل این است که: «إِنْ شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلَى الْيَقِينِ»، درحالی‌که مکلف در پرتو اماره، تعبداً دیگر شک نیست.

پرسشگر: این تخصیص می‌شود؛ نه حکومت!

استاد: این کلامی است که مرحوم شیخ انصاری رحمته الله مطرح فرموده و تأکید کرده‌اند که رابطه میان اماره و اصل از باب تخصیص نیست. اما چرا این رابطه تخصیص شمرده نمی‌شود؟ زیرا تخصیص، موضوع را بقا می‌کند و حکم را قطع می‌نماید؛ بدین صورت که مثلاً دلیل عام می‌فرماید: «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ»، سپس در دلیل خاص وارد می‌شود: «لَا تُكْرَمُ زَيْدًا مَعَ كَوْنِهِ عَالِمًا» یا «لَا تُكْرَمُ الْفُسَّاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ»؛ در اینجا موضوع (عالم بودن) به حال خود باقی است، لکن حکم وجوب اکرام که دارای شمول و اطلاق بود، نسبت به عالم فاسق سلب می‌گردد و حکم قید می‌خورد. درحالی‌که در باب حکومت چنین نیست؛ دلیل حاکم مستقیماً متوجه موضوع دلیل محکوم می‌شود و موضوع را تعبداً الغا یا تضییق می‌نماید، و به تبع نفی موضوع، طبعاً حکم نیز منتفی می‌گردد. بنابراین، اگرچه حکومت در غایت و اثر عملی، نتیجه تخصیص را در پی دارد، اما لسان و سازوکار آن با لسان تخصیص تفاوت بنیادین دارد و ماهیتی متمایز است.

پرسشگر: در تخصیص، تصرف در حکم صورت می‌پذیرد و در حکومت، تصرف در موضوع واقع می‌شود.
استاد: بله، احسنت؛ در تخصیص تصرف در ناحیه حکم است و در حکومت تصرف در ناحیه موضوع صورت می‌پذیرد.

به هر حال، این بیان فارق دومی است که در مدرسه اصولی جناب شیخ انصاری رحمته الله بنا نهاده شد و پس از ایشان نیز بزرگانی همچون میرزای نائینی رحمته الله و مرحوم آقا ضیاء عراقی رحمته الله و دیگر محققان، بر همین مبنا مشی نمودند؛ هرچند با اختلافاتی در تعبیر و تقریب؛ از جمله اینکه برخی به «علم تعبدی»، گروهی به «طریقت تعبدی» و برخی دیگر به «تنزیل مؤدا به منزله علم» تعبیر کرده‌اند، که البته این اختلافات در جوهر و حقیقت مسأله تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

اشکال بر فارق دوم: فقدان دلیل بر جعل علمیت و وحدت لسان در ادله امارات و اصول

بر این فرمایش نیز اشکال اساسی وارد است و این فارق دوم نمی‌تواند فارق صحیحی میان امارات و اصول باشد؛ زیرا در کدام موضع از ادله جعل حجیت برای امارات وارد شده است که شارع فرموده باشد در فرض قیام اماره، این اماره را علم قرار دادم؟! جعل اماره به عنوان علم، نیازمند دلیلی اثباتی است؛ درحالی‌که لسان جعل حجیت در باب امارات، با لسان جعل حجیت در باب اصول عملیه غالباً یکسان است؛ بدین معنا که در هر دو باب، لسان دلیل صرفاً امر به «عمل کردن» و اخذ به مؤداست.

در باب حجیت خبر واحد، لسان ادله این است که اگر راوی ثقه‌ای سخنی گفت، به قول او عمل نما؛ چنانکه راوی سؤال می‌کند: «أَفَيُؤْتَسُّ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةً أَخَذَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِي؟» و امام عليه السلام در پاسخ می‌فرماید: «نَعَمْ، خُذْ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ» یا در نصوص دیگر وارد شده است: «خُذْ بِمَا أَخْبَرَكَ حَارِثُ بْنُ مُغِيرَةَ النَّضْرِيُّ» یا «خُذْ بِمَا رَوَى عَنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ». ادله حجیت خبر واحد از این سنخ است.

همان‌گونه که در ادله حجیت خبر امر به «خُذْ» شده است، در ادله حجیت اصول نیز بر همین منوال امر به عمل گردیده است؛ مثلاً در حدیث رفع: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»، مفاد دلیل آن است که اگر مکلف علم به حکم واقعی نداشته و در تکلیف الزامی شک بود، بنا را بر براءة و عدم تکلیف بگذارد؛ یعنی عملاً بر پایه نفی وجوب یا حرمت رفتار کند. بنابراین در اصول عملیه دستور داده شده است که در ظرف شک در تکلیف الزامی، به عدم الزام عمل شود، و در باب امارات نیز دستور داده شده است که در ظرف عدم علم به حکم واقعی، به خبر واحد عمل گردد؛ پس لسان هر دو مقام، «خُذْ» و «اعْمَلْ» است. در

کجای روایات چنین آمده است که شارع فرموده باشد: «اعْتَبِرْتُ خَيْرَ زُرَّارَةِ عِلْمًا» یا «جَعَلْتُهُ عِلْمًا»؟! منشأ این گونه ادعاها در لسان دلیل چیست؟!

اگر ملاک تمایز، لسان دلیل باشد، مسلماً در لسان دلیل چنین چیزی وجود ندارد؛ نه در ادله حجیت خبر واحد چنین لسان تنزیلی و اعتباری علمیت یافت می شود و نه در ادله حجیت اصول؛ بلکه مفاد ادله در هر دو باب، صرفاً تعبیر به «خُذْ» و «اعْمَلْ» است. شارع فرموده است: در موارد شک در حکم واقعی، اگر اماره ای قائم بود، به اماره عمل کن؛ و چنانچه اماره ای در میان نبود، به اصل عملی عمل نما؛ و در هر دو موضع، امر متوجه عمل است. دقت در این نکته بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا در تبیین فارق مختار میان امارات و اصول اثرگذار خواهد بود.

پرسشگر: ...

استاد: حقیقت فارق در این است که شارع در مرتبه نخست می فرماید: اگر به واقع علم نداشتی، به اماره عمل کن؛ و در مرتبه بعد می فرماید: اگر اماره ای در دست نبود، به اصل عملی عمل نما. بنابراین اگر تقدم و تأخری در میان است، ناشی از همین ترتیب در دستور به عمل است؛ نه از ناحیه ادعاهایی همچون «جَعَلَهُ عِلْمًا تَعَبُّدًا» یا «نَزَلَ مَوْدَاهُ مَنَزَلَةَ الْعِلْمِ». ممکن است در مقام تحلیل و فرض عقلی ادعا شود که لازمه عمل به اماره چنین اعتباری است، اما این امر ارتباطی به اصل حقیقت جعل ندارد؛ زیرا آنچه شارع در موارد حجیت اماره و در موارد حجیت اصل جعل می فرماید یک حقیقت واحد است، و آن چیزی جز «وجوب عمل» نیست.

پرسشگر: ...

استاد: در آینده دلیل تقدم را بیان خواهیم نمود؛ اما توضیح مختصر مطلب آن است که شارع در فرض عدم علم به واقع، ابتدا دستور به عمل به اماره می دهد و در این مرتبه اصلاً سخنی از عمل به اصل در میان نیست؛ اما هنگامی که دسترسی به اماره حاصل نشد، آن گاه دستور به عمل بر طبق اصل صادر می گردد. با این بیان، هم تقدم و تأخر محفوظ می ماند و هم وجه فارق آشکار می شود؛ مطلبی که در ادامه مباحث به تفصیل تبیین خواهد شد.

پرسشگر: ...

استاد: آری، هنگامی که به دلیل اماره و دلیل اصل مراجعه می شود، از قید «إِنْ شَكَّكَتَ» در دلیل اصل، چنین استفاده می گردد که این دلیل ناظر به فرضی است که اماره ای در میان نباشد. این مسأله مسلم است که دلیل حجیت اصل، شامل موارد قیام اماره نمی شود؛ حال خواه این عدم شمول از اطلاق خود «إِنْ شَكَّكَتَ» به دست آید، و خواه از این جهت که از مجموع ادله اصول استفاده می شود که موضوع اصل، ظرف فقدان دلیل و اماره بر حکم واقعی است. هم از سیاق سؤالات راویان و هم از پاسخ هایی که در ادله اصول وارد شده، این معنا آشکار می گردد. اما اصولیان و فقیهان بزرگوار، به ویژه جناب شیخ انصاری رحمته الله، در مواردی که دلیل حجیت اصل می گوید: «إِنْ شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلَيٍّ»...

پرسشگر: ...

استاد: این مطلب، بحث دیگری است که آیا حقیقت شک در قاعده فقهی با شک در قاعده اصولی یکسان است یا با یکدیگر تمایز دارند؟ برای نمونه، یک قاعده فقهی وجود دارد که می فرماید: «إِنْ شَكَّكَتَ بَيْنَ الثَّلَاثِ وَالْأَرْبَعِ فَابْنِ عَلَيٍّ الْأَرْبَعِ»؛ و از سوی دیگر یک قاعده اصولی وجود دارد که می گوید: «إِنْ شَكَّكَتَ فِي بَقَاءِ الْحُكْمِ السَّابِقِ فَابْنِ عَلَيٍّ الْيَقِينِ». آیا این دو

تعبیر از «إِنْ شَكَّكَتَ» ماهیتی واحد دارند یا دو امر متمایزند؟ چرا مورد نخست قاعده فقهیه و مورد دوم قاعده اصولیه نامیده می شود؟ یک وجه تفکیک بر مبنای کسانی همچون مرحوم آیت الله خویی رحمته الله که استصحاب را صرفاً در موضوعات جاری می دانند آن است که شک فقهی، شک در موضوع حکم است، درحالی که شک اصولی، شک در خود حکم کلی شرعی است. به هر تقدیر، این بحث مجزایی است که ادله ای که شک در آنها اخذ شده بر دو قسمند: دسته ای از ادله، شک در موضوع آنها برای تعیین حکم فقهی اخذ شده است؛ و دسته ای دیگر از ادله، شکی است که در موضوع جعل قاعده اصولی اخذ گردیده است.

به هر تقدیر، نکته اساسی این است که قائلین، وجه این تقدم را «حکومت» می دانند؛ درحالی که حقیقت حکومت متوقف بر آن است که دلیل حاکم در مقام اثبات، به مفاد و موضوع دلیل محکوم «نظارت» داشته باشد. اصل تقدم دلیل حاکم بر محکوم فی الجمله مورد پذیرش و قبول است؛ اما سخن در وجه و نکته این تقدم است. آنچه به عنوان حکومت مصطلح تبیین می شود، آن است که دلیل حاکم ناظر به دلیل محکوم است؛ همان گونه که در مثال «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَوَلَدِهِ» کاملاً روشن است؛ زیرا دلیل عام می فرماید: «حَرَّمَ اللَّهُ الرَّبَا»، و دلیل حاکم مستقیماً بر موضوع همان دلیل عام وارد شده و می فرماید: «لَا رِبَا»؛ یعنی موضوع ربایی را که در آیه تحریم شده بود، در این مورد خاص تعبداً نفی می نماید؛ پس در اینجا نظارت اثباتی کاملاً آشکار و محقق است. اما در ما نحن فیه، در یک سو دلیلی وارد شده که می فرماید: «خُذْ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ»، و در سوی دیگر دلیلی آمده که می گوید: «إِنْ شَكَّكَتَ فَأَبْنِ عَلَى الْيَقِينِ»؛ چگونه و از کجای عبارت «خُذْ عَنْ يُونُسَ»، نظارت به دلیل «إِنْ شَكَّكَتَ» استفاده می شود تا ادعا گردد دلیل اماره درصدد آن است که شک مذکور در استصحاب را تعبداً علم قرار دهد؟! یا به عنوان مثال در حدیث رفع که آمده است: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»، آیا تعبیر «خُذْ عَنْ يُونُسَ» ناظر به «مَا لَا يَعْلَمُونَ» است تا با وجود عدم علم وجدانی به واقع، آن را تعبداً علم فرض کند؟! درک چنین نظارتی از ادله حجیت اماره ممکن نیست و دلیلی بر آن وجود ندارد. در موارد حکومت متعارف و معمول، دلیل حاکم صراحتاً ناظر به موضوع دلیل محکوم است و اعلام می دارد که آن موضوع را تعبداً رفع یا الغا می کند؛ اما هنگامی که شارع می فرماید: «خُذْ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ»، آیا بدین معناست که با وجود عدم علم به حکم واقعی، ادله رفع نیز شمول دارند، و سپس دلیل خبر واحد ناظر به دلیل رفع وارد شده تا بگوید: من آن عدم علم را تعبداً الغا کردم و «أَجْعَلُهُ عِلْماً»؟! مسلماً از دلیل جعل حجیت اماره چنین نظارتی استظهار نمی شود.

بله، اصل این مطلب که دلیل اصل متأخر از دلیل اماره است و در فرضی به اصل عمل می شود که اماره ای در دست نباشد، کاملاً مورد قبول و تسالم است؛ اما پرسش این است که این تقدم به چه نکته ای صورت می پذیرد؟ آیا واقعاً به نکته نظارت حکومتی آن است؟!

پرسشگر: ...

استاد: بسیار خوب؛ می گوید: هنگامی که قول ثقه در دسترس نیست، به اصل عمل کن. باید در مسأله دقت شود: اشکال این است که مستند حاکم بودن دلیل اماره بر اصل چیست؟ اصل تقدم اماره بر اصل مورد اتفاق است.

پرسشگر: ...

استاد: در واقع علم است؛ اما اینکه شارع آن را جعل علم کرده، از کجا استفاده می شود؟

پرسشگر: ...

استاد: اگر ادعا شود که این تقدم ناشی از ارتکاز عقلایی است، در این صورت دیگر مسأله از باب «حکومت» نخواهد بود! این تقریر، کلام دیگری است؛ اگر بخواهیم سخن شما را به بیانی علمی تقریر نماییم، حاصلش چنین می شود: هنگامی که شارع برای خبر یونس بن عبدالرحمن جعل حجیت می کند، و از سوی دیگر دلیل حجیت اصل می گوید: «إِنْ شَكَّكَتْ فَابْنِ عَلَى الْيَقِينِ»، این «إِنْ شَكَّكَتْ» به حسب ارتکاز عقلایی شامل موارد قیام اماره نمی شود؛ و چون ارتکازاً شامل موارد اماره نمی گردد، معنایش آن است که اماره در نظر عقلا به منزله علم تلقی می شود؛ بنابراین با تکیه بر ارتکاز عقلایی، موضوع دلیل حجیت اصل تضییق شده و به موارد عدم اماره اختصاص یافته است. لکن این سازوکار، دیگر «حکومت» مصطلح اصولی نخواهد بود!

پرسشگر: ...

استاد: خیر، مسلماً نظارت لازم است؛ البته نه لزوماً تصریح لفظی، بلکه باید لسان دلیل، لسان نظارت باشد؛ یعنی وضوح در نظارت وجود داشته باشد. برای نمونه، هنگامی که دلیل می فرماید: «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَوَلَدِهِ»، این دلیل مستقیماً همان عنوان ربا را در موضوع خود اخذ نموده و فرموده است: «لَا رِبَا». یا در احکام شکوک نماز، هنگامی که در یک دلیل وارد شده است: «إِنْ شَكَّكَتْ فَابْنِ عَلَى الْأَكْثَرِ»، و در دلیل دیگر آمده است: «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ»؛ در دلیل نخست تعبیر «إِنْ شَكَّكَتْ» آمده و در دلیل دوم صراحتاً تعبیر «لَا شَكَّ» به کار رفته است؛ پس نظارت در این موارد کاملاً مبرهن و آشکار است. اما در دلیل حجیت اماره، از کجای لسان ادله چنین تعبیری استفاده می شود که: «لَا شَكَّ لِمَنْ قَامَتْ عِنْدَهُ الْأَمَارَةُ» تا ادعا شود این دلیل حاکم است بر دلیلی که می فرماید: «إِنْ شَكَّكَتْ فَابْنِ عَلَى الْيَقِينِ»؟! در کجای ادله امارات آمده است که: «لَا شَكَّ عِنْدَكَ»، «لَسْتُ بِشَاكٍ» یا «إِنَّكَ عَالِمٌ إِنْ قَامَتْ عِنْدَكَ الْأَمَارَةُ»؟! بحث کنونی در مقام لسان دلیل است؛ اشکال بر اصولیان این است که ایشان قائل به حکومت هستند، درحالی که حکومت همواره امری لسانی و مربوط به عالم اثبات است. پرسشگر: آیا نسبت میان آنها از باب ورود نیست؟

استاد: در مسلک مشهور، تقدم امارات بر اصول عقلیه از باب ورود دانسته شده است، اما نسبت به اصول شرعیه قائل به حکومت هستند.

پرسشگر: اگر اماره منزل به منزل علم دانسته شود، تقدم آن ورود خواهد بود...

استاد: خیر، چنین نیست! اگر مسأله از باب تنزیل باشد، دیگر ورود نخواهد بود بلکه ماهیت آن حکومت است؛ زیرا تنزیل، اعتباری تعبدی است. ورود در جایی صادق است که وجداناً و حقیقتاً موضوع دلیل مورد منتفی شود. این نکته در اصول عقلی، مؤید حرف ماست. اصل عقلی می گوید چون بیان نداری، به اصل عمل کن؛ اما آن اماره، حقیقتاً بیان است؛ حتی اصول عملیه شرعیه، حقیقتاً بیان است؛ به همین جهت، در نظر ما حتی اصول عملیه شرعیه نیز بر اصول عملیه عقلیه مقدم دانسته می شوند؛ چرا که مصداق حقیقی بیان به شمار می آیند؛ خواه این بیان از سنخ اماره باشد و خواه از سنخ اصل عملی شرعی؛ و این نحو از تقدم، ورود است. اما در نسبت میان امارات و اصول شرعیه، مشهور اصولیان به حکومت قائل شده اند. اصل اشکال این است که «مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ بِهِذِهِ الْحُكُومَةِ؟»؛ در کجای لسان ادله چنین نظارت حکومتی وارد شده است؟!

پرسشگر: ...

استاد: خیر، ایشان نیز قائل به ورود نیست؛ اتفاقاً متأخرین این مبنا را از جناب شیخ انصاری رحمته الله اخذ کرده‌اند. شیخ انصاری رحمته الله تصریح دارد به اینکه نسبت میان اماره و اصول شرعی، نسبت حکومت است؛ لکن نسبت میان اماره و حتی اصل عملی شرعی- با اصول عملیه عقلیه، از قبیل ورود می‌باشد.
ادامه این بحث، ان شاء الله در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی